



خاطرات یک کاندیدای آن طرفی متمایل به این طرف و سایر نقاط

اشاره

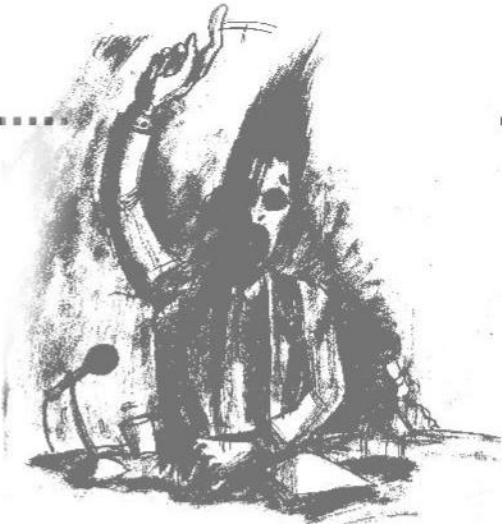
چند روز پیش دفتر خاطرات یک آدم خیلی خیلی آن طرفی متمایل به این طرف و سایر نقاط، کش رفته شد. بلافاصله پس از کش رفته شدن دفتر خاطرات این شخص، سیاستمداران آن طرفی این اقدام مذبحانه را به سیاستمداران این طرف و سیاستمداران این طرفی این اقدام را به سیاستمداران آن طرف و در نهایت سیاستمداران هر دو طرف این اقدام را به دست‌های پیدا و پنهانی نسبت دادند که هر از چند گاهی از آستین یک عنصر معلوم الحال خارج می‌شود. دیروز بخش‌هایی از این دفتر که به خبر یک روزنامه در زمان کاندیداتوری این شخص در انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری مربوط بود، به دفتر مجلس ارسال شد. این خبر که درباره سخنرانی آقای کاندیدا در جمع مردم دارقوزآباد و شعارهای وی در این دوره انتخابات است، بدون کم و کاست در پی می‌آید.



هادی ذاکری

سرویس سیاسی: «من یک اصولگرا هستم اما با همه اصولگراها فرق دارم.» این جمله را کاندیدای نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری که به شهر دارقوزآباد سفر کرده بود در میان ده‌ها تن از طرفداران خود در این شهر بیان کرد. آقای کاندیدا پربروز در حالی در میان شور و شوق هواداران خود وارد دارقوزآباد شد که هوادارانش دست خود را به طرز شدیدالحنی تکان می‌دادند و فریادمی‌زدند: «عشق منی کاندیدا، گوگور منی کاندیدا» «عشق منی کاندیدا، تیرتیری کاندیدا». استقبال از این کاندیدا به حدی بود که اتومبیل حامل وی در طول مسیر بین کمربندی دارقوزآباد تا محل سخنرانی‌اش در این شهر چندین بار متوقف شد؛ چون می‌خواست‌از چراغ قرمز رد شود. در طول مسیر هم شهروندی با پرت کردن هرچه در دست داشت، به آقای کاندیدا خیر مقدم می‌گفت.

وی در میان اجتماع ده‌ها نفری مردم دارقوزآباد خود را یک اصولگرا معرفی کرد؛ ولی افزود: منظور من از اصولگرایی بنیادگرایی نیست بلکه ارزش‌گرایی است. به من یک اصولگرا هستم که با همه گروه‌ها تعامل دارم و معتقدم باید اصول دموکراتیک را در اداره حکومت رعایت کرد.



► طبق قرار قبلی آقای کاندیداً می‌بایست در این قسمت از سخنرانی یک مقداری گریه می‌کرد، ولی هرچه سعی کرد نتوانست یک قطره هم اشک بریزد؛ به همین سبب ادامه داد: من اشتیاق شما را برای انتخاب شدنم درک می‌کنم.

«سر جمع که حساب کنیم می‌شود یک چیزی در مایه‌های آب دوغ ماست خیار». این را یک نفر که حواسش به سخنرانی نبود، از آن میانه پراند که در مقابل، آقای کاندیداً یک چشم‌غره درست و حسابی به او رفت.

آقای کاندیداً این‌طور ادامه داد: پیام اصلی دولت مقتدر و کارآی من صلح و دوستی است و اگر بتوانیم در فضای کشور صلح و دوستی را محقق کنیم نه دشمنان خارجی و نه دوستان مغرض داخلی توان رویارویی با دولت آینده را نخواهند داشت.

در این لحظه یکی از حاضران در جلسه خمیازه بلندی کشید که باعث شد آقای کاندیداً رشته سخن را گم کند؛ به همین خاطر غلام‌گوجه فوراً بلند شد و برای این‌که شیرازه سخن از دست جناب کاندیداً در نرود، داد زد: «لال و بی‌ایمان از دنیا نروی صلوات بلندختم کن!»

در ادامه آقای کاندیداً چون یادش نیامد چه داشت می‌گفت، درباره یک موضوع دیگر سخن گفت و افزود: من در پی توسعه پایدار در همه زمینه‌ها هستم، من به همه اصول قانون اساسی عمل خواهم کرد و از حقوق تمام قومیت‌ها و اقلیت‌ها دفاع می‌کنم. من تمام خانواده‌های اینارگران و شهدا و جانبازان را تحت حمایت درمی‌آورم.

«کوبیدن مشت محکم بر دهان استکیار جهانی را فراموش نکنید». این را جوانی که این طرفم نشسته بود پراند و به دنبال آن جوان آن طرفی ام که دهانش را به اندازه تمساح باز کرده بود و خمیازه می‌کشید، زد زیر خنده. ولی آقای کاندیداً به روی خودش نیامد و درحالی که از بس داد می‌زد زبان کوچکش در حال پیدا شدن بود، افزود: من تلاش برخی از سایت‌ها و صدا و سیماهای کذابی را که ایجاد اختلاف در میان ما را در دستور کار خود قرار داده‌اند نکوهش می‌کنم.

وی سپس دستش را بالا آورد و گفت: هیچ مقامی نمی‌تواند در برابر مردم بایستد. البته در همین لحظه تصور کرد دهانش را زیادی باز کرده است و برای این‌که ضایع نشود دستش را به نشانه خمیازه روی دهانش گذاشت و موضوع دیگری را دنبال گرفت.

آقای کاندیداً گفت: برادران، هموطنان، عزیزان، همشهریان، دوستان...

«حرفت را بزن دیگر، انگار دارد فیلم هندی دوبله می‌کند». این را یکی از عناصر مشخص‌المشرب که احتمالاً دستش با دست‌های پیدا و پنهان در یک آستین بود و با لباس شخصی به نحو مشکوکی آن جا نشسته بود گفت.

جناب کاندیداً پس از شنیدن این جمله لیخند زد و ادامه داد: براساس

برنامه‌های پیش‌بینی شده می‌توان در ظرف چهار سال قدرت خرید معلمان را به دو برابر افزایش داد.

«و بلکه هم بیش‌تر از دو برابر!» این را هم یکی از عزیزان فرهنگی از آن وسط پراند.

آقای کاندیداً در ادامه با انتقاد شدید از وجود سد کنکور و هزینه‌های دانشگاه آزاد و بیکاری فارغ‌التحصیلان گفت: چرا باید سدی به‌نام کنکور در مقابل جوانان ما باشد؟ چرا باید دانشجویان زبان‌بسته هزینه‌های گزافی را بابت تحصیل در دانشگاه آزاد بپردازند؟ مگر پول، علف خرس است؟ و با گفتن جمله اخیرالذکر مشتش را محکم به تریبون مقابلش کوبید که در نتیجه تریبون یک صدای گرومی کرد و خود کاندیداً هم از جا پرید.

وی سپس کمی مکث کرد تا تپش قلبش کمی آرام‌تر شود.

در این لحظه یک بار دیگر غلام‌گوجه بلند شد و داد زد: «نثار روح پدر و مادر خودتان، پدر و مادر من عاصی، پدر و مادر آقای کاندیداً...» در این‌جا بود که آقای کاندیداً نتوانست عصبانیتش را کنترل کند و دستش را به این حالت (ببینید به این حالت) دراز کرد و داد کشید: آهای بشین ببینم، کی به تو گفته‌هی صلوات بفرستی؟ مگر سوار مینی‌بوس دارقوزآباد شده‌ای؟ و ادامه داد: من باراهاندازی دولت امید، شما را بیمه می‌کنم، من برای کشاورزی شما صنایع جنبی ایجاد می‌کنم، من کشور شما را آباد می‌کنم، من... من... من... و در حالی که آقای کاندیداً می‌خواست حرفش را ادامه بدهد، یک پشه معلوم‌الحال وارد دماغ وی شد و باعث شد وی‌هی دماغش را این طرف و آن طرف کند و بگوید: من... من... من...

آقای کاندیداً که مورد حمایت جمع کثیری از ملات‌آبادی‌های مقیم مرکز قرار گرفته است، سپس خطاب به اهالی خون‌گرم دارقوزآباد گفت: ای مردم شریف دارقوزآباد! ای دارقوزآبادی عزیز! ای دارقوزآبادی دلیر! در همین لحظه یک نفر که داشت آن وسط چایی می‌داد، مات ایستاد و گفت: آقی یا منی؟! که در مقابل محافظ کاندیداً گفت: کی باتو بود؟ چایبات را بده.

جناب کاندیداً ادامه داد: ای دارقوزآبادی‌های عزیز! اگر به من رأی بدهید، شهرتان را به استان تبدیل می‌کنم. و همین جمله باعث شد چند نفر داد بزنند: «عشق منی کاندیداً، تیر تهری کاندیداً» و آقای کاندیداً نتوانست با استفاده از فرصت، یک لیوان آب را هورتی بنوشد، لباسش را درست کند و سپس دستش را به علامت خیلی ممنون تکان دهد.

وی در ادامه یک پیامی هم شفاهاً برای مردم نوع‌دوست ملات‌آباد صادر کرد: ای ملات‌آبادی‌های شریف! ای ملات‌آبادی‌های نجیب! ای ملات‌آبادی‌های زحمتکش!...

طبق قرار قبلی آقای کاندیداً می‌بایست در این قسمت از سخنرانی یک مقداری گریه می‌کرد، ولی هرچه سعی کرد نتوانست یک قطره هم اشک بریزد؛ به همین سبب ادامه داد: من اشتیاق شما را برای انتخاب شدنم درک می‌کنم. به جان شما نباشد به جان خودم اگر اصرار پشت اصرار نبود، کاندیداً نمی‌شدم. وی در بخش دیگری از سخنانش با اشاره به دیدار خود با یکی از نخبگان شهردارقوزآباد، ابشان را یکی از برکات و افتخارات این شهر معرفی کرد و گفت: در دیداری که با ایشان داشتیم، درخواست کردم که برای سلامتی خودشان ورزش کنند و ایشان هم برای سلامتی ما دعا کردند.

آقای کاندیداً می‌خواست یک سری حرف‌های مفصل دیگری هم بزند که یک‌هو برق رفت و سخنرانی پرشور او ناتمام ماند.

در پایان این مراسم نیز در میان شعارهای «چرا لامپ‌ها رو خاموش کردید؟» و «چراغ‌ها رو روشن کنید» که با شور زایدالوصفی از سوی حاضران بیان می‌شد، در حالی سالن را ترک کرد که در آن تاریکی مدام برای مردم دست تکان می‌داد.

منابع

روزنامه ایران، ۱۷، ۲۱ و ۲۳ فروردین ۸۴

روزنامه شرق، ۲۹ فروردین ۸۴